

Russia's National Identity in the Post-Soviet Era; Change or Continuity

Alireza Soltani¹

Assistant Professor, Department of International Relations, Faculty of
Political Science, Tehran Central Branch, Azad Islamic University

Zohreh Khanmohammadi

Ph.D. Candidate, Department of International Relations, Faculty of
Political Science, Tehran Central Branch, Azad Islamic University
(Date received: 17 October 2021- Date approved: 8 January 2022)

Abstract

Introduction: Identity Issue was a crucial issue in Post-Soviet Russia between the scholars. Some scholars see Russia as an existing entity tasked with testing different socio-political contexts because identity-building is complex to face serious and new challenges. Contrary to view as mentioned above and other scholars who believe that identity has changed in the post-Soviet era, we say that identity as a dynamic concept is the basis of socio-political actions. While the identity is based on the indicators of "authoritarianism and great power" in Russia in the three historical periods of the Tsars, the Soviet Union, the post-Soviet unions (modern Russia), it has continued and will continue in the future.

Research question: How has the collapse of the USSR affected the Russian leaders and nation's perception of National Identity?

Research hypothesis: This hypothesis suggests the collapse of the Soviet Union, and although it has changed borders and geopolitics, the perceptions of Russian leaders and nations based on authoritarianism and the concepts of great power have continued.

The Methodology: Data collection method in this study is based on the library documentary. Analysis of the data will be performed in the format of the interpretative approach of the historic-comparative method, which Theda Skocpol emphasizes. As in this method, historical comparisons are made on the validity of keywords,

¹ E-mail: ali.soltani@iauctb.ac.ir (Corresponding author)

throughout the article, keywords such as "authoritarianism", "nationalism", "great power", and "national identity" are analyzed in three historical periods. The hypothesis test is applied based on the concept of identity in constructive theory. The theory is based on an interpretive approach and finally the hypothesis is confirmed based on the method and theory .

Result and Discussion: Russian identity on the basis of authoritarianism factor on the national level rooted in the religious thinking in the Tsar era, which developed under the Byzantine. This thought made to parallel the "God & TSARS" idea. Although dissatisfaction was the main factor among people in the Soviet era, making the industrial economy & overcoming Nazi Germany-made to become Stalin popular more and more even today. Putin created public satisfaction in modern Russia by overcoming internal challenges such as corruption, making rules sovereignty, making security. In addition, Putin called himself a "patriot" increased his popularity among Russians till 2021. Great Power on the international level has been described based on Tsar's dominance over north to south and their expansionism idea as a whole. In Soviet era, the characteristics of power policy changed basically and the leaders introduced themselves as Communist revolution leading and leader of Communism World. Putin understood the "Great Power" concept as a historical & holy pillar of Russian identity. He believed that other powers, especially the West, had to accept Russia and respect him (as a great power) regardless of its economic and technological conditions. Studying these facts about Russia on the national and international level from Tsar to the modern era showed that Russian Identity based on "authoritarianism" and "Great Power" has continuously affected the minds of Russian foreign policymakers and nations. So, we can get the result that the collapse of the Soviet Union did not follow independent national Identity.

Conclusion: Studying Russian Identity based on "authoritarianism" and "Great Power" has continuously affected the minds of Russian foreign policymakers and nations. So, the collapse of the Soviet Union did not make following independent national identity. Although borders have changed in the post-Soviet era and new republics have been created, Putin exercised authoritarianism within the (self) state and was accepted by the people within the (other) nation. Russia's position as a great power is a part of Russian Identity, which mainly lies in the Russian identity understanding in the Tsar and Soviet-Union eras and plays a crucial role in the post-Soviet period. In Tsarist

Russia, the perception of great power belonged to the leader of the Orthodox world and sometimes its expansion to other regions. The role of Moscow in the Soviet Union is emphasized in the leader of the communist world and finally, Putin understood the "great power" concept as a historic pillar of Russian identity which other powers especially the west has to accept and respect regardless of his economic and technological position. Finally, we must return to the basic hypothesis of constructivists such as Alexander Wend, who states: "Identity is a mental personality rooted in the actor's understanding of himself and others. It can be added that border and geopolitical changes have not affected this perception.

Keywords

authoritarianism, constructivism, great power, Post-Soviet, Russia, national identity

هویت ملی روسیه در دوران پسا شوروی؛ تغییر یا تداوم هویتی

علیرضا سلطانی*

استادیار، گروه روابط بین الملل، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی

زهره خانمحمدی

دانشجوی دکتری، گروه روابط بین الملل، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۵ - تاریخ تصویب: ۱۴۰۰/۱۰/۱۸)

چکیده

فدراسیون روسیه با فروپاشی اتحاد شوروی شکل گرفت، اما دولتی قدیمی محسوب می‌شود که برخلاف تغییر مکرر نامش، از دیدگاه هویتی توانسته است در سه دوره اصلی تاریخ، تزارها، شوروی و پسا شوروی (روسیه مدرن) ویژگی‌های اصلی هویتی خود را حفظ کند. به بیانی، ورود روسیه از دوره‌ای به دوره دیگر که نخست با انقلاب ۱۹۱۷ و سپس با فروپاشی همراه بود، سبب شد در ساختار و فرهنگ سیاسی دولت تغییر ایجاد شود، اما شاخص‌های اصلی هویت روسی دچار تغییر نشده است؛ زیرا تعریف هویت روسی بر اساس شاخص ملی (اقتدارطلبی) و بین‌المللی (قدرت بزرگ) از عصر تزارها تا استالین و پوتین در عصر مدرن تداوم دارد. نمادهای عینی این شاخص‌ها در دوره پسا شوروی آشکار است که از نظر بیشتر نویسندگان، روسیه در اوج سرگشتگی هویتی و در تلاش برای یافتن هویتی مستقل به سر می‌برد. با توجه به آنچه گفتیم، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه فروپاشی اتحاد شوروی بر ادراک رهبران و مردم روسیه در مورد هویت ملی اثر گذاشت؟ در پاسخ این فرضیه مطرح می‌شود که فروپاشی اتحاد شوروی مرزها و وابستگی‌های شوروی را دچار تغییر و فروپاشی کرد، اما ادراک مردم و رهبران از مفهوم هویت ملی بر اساس اقتدارطلبی و قدرت بزرگ از دوره‌های پیشین تداوم یافته و دچار تغییر نشده است. در این نوشتار تبیین و تحلیل موضوع را با استفاده از رویکرد تفسیری روش تاریخی- تطبیقی و آزمون فرضیه را در چارچوب نظریه سازه‌انگاری با تأکید بر مؤلفه هویت انجام می‌دهیم.

واژگان اصلی

اقتدارگرایی، پسا شوروی، روسیه، سازه‌انگاری، قدرت بزرگ، هویت ملی.

مقدمه

مسئله هویت در روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی به موضوعی قابل بحث در میان پژوهشگران تبدیل شد که بیشتر بر اساس سخن وینستون چرچیل که روسیه معمایی است پیچیده شده در رازی در درون یک چیستان بدان پاسخ می‌دهند، زیرا پاسخ به چیستی هویت در دوره پسا شوروی بسیار پیچیده ارزیابی می‌شود. برخی از پژوهشگران، روسیه را از فردای فروپاشی به عنوان موجودیتی در مسیر شدن فرض می‌کنند که مجبور بود شکل‌های مختلف هویتی را بر قامت سیاسی - اجتماعی خود بیازماید، زیرا فروپاشی با قراردادن روسیه در وضعیت خلأ و گذار، ساخت هویت مرکب و پیچیده این کشور را با چالش‌های جدی و جدیدتری روبه‌رو کرد (Shad, 2017: 6).

اما به نظر می‌رسد برخلاف بسیاری از نویسندگان که مسئله هویت در دوره پسا شوروی را با نوعی دگرگونی و تغییر جدی روبه‌رو دیدند، ارائه تعریف هویت به عنوان مفهومی پویا و سیال که مبنای کنش‌های اجتماعی و سیاسی است، مرور تاریخ سیاست خارجی دوره‌های تزاری، شوروی و روسیه پسا شوروی حاکی از آن است که بررسی هویت بر اساس اندیشه «اقتدارگرایی» و «قدرت بزرگ» تأثیری مستمر بر ذهنیت سیاست‌گذاران خارجی داشته است. بدین معنا که تکرار دوباره مفهوم «ولیکادِرژاوناست»^۱ مترتب بر اینکه روسیه به عنوان قدرتی بزرگ به دنبال راهی ویژه برای توسعه است و «درژاونیک»^۲ به معنای هواداران ملی‌گرای «قدرت بزرگ» روسیه در ادبیات سیاسی این کشور تأیید می‌کند که روسیه در سطح ملی و بین‌المللی همواره به دنبال هویت خویش بوده است. اقتدارگرایی از سوی حاکمان به کار گرفته شده است، اما از سوی مردم با هدف حفظ وحدت و ملی‌گرایی نیز پذیرفته می‌شد. اندیشه قدرت بزرگ در سطحی گسترده می‌تواند اساس خودفهمی ملی روسیه برآورد شود که افزون بر نخبگان بر اندیشه سیاسی مردم این کشور هم بسیار مؤثر بوده است (Noori, 2010A: 134). روسیه برخلاف دوره شوروی که نخبگان تلاش می‌کردند، شکست‌ها را با ناآگاهی مردم و خوارشدن شخصیت ملی به تصویر بکشند، خوب و بد مطلق فرض نمی‌شود، بلکه موجودیتی است که رفتارهای مسالمت‌آمیز را برای خروج از آمادگی همیشگی جنگ با دشمنان (واقعی یا خیالی) پیگیری می‌کند و همواره به سوی یادگیری، گشودن جهان و فعالیت کردن در حرکت است (Лихачева и др, 2014: 8). بر این اساس، روسیه در درک از خود، نقاط قوت و ضعف را می‌بیند و به دنبال مهار نقاط ضعف و تقویت نقاط قوت است. در پی آن، جایگاه دیگری نیز دچار تغییر می‌شود و از سطح دشمن به رقیب تنزل می‌یابد.

1. Великодержавность

2. Державник

موضوع با اهمیت این است که چنین تغییری از تعریف خود و دیگری در بستر تغییر ساختارها پس از فروپاشی اتحاد شوروی، چگونه بر ادراک رهبران و مردم روسیه در مورد هویت ملی اثر گذاشت؟ در پاسخ به این پرسش این فرضیه مطرح می‌شود، اگرچه فروپاشی اتحاد شوروی مرزها و وابستگی‌های شوروی را دچار تغییر و فروپاشی کرد، ادراک مردم و رهبران از مفهوم هویت ملی بر مبنای اقتدارگرایی و قدرت بزرگ از دوره‌های پیشین تداوم یافته و دچار تغییر نشده است. بر این اساس هویت ملی را متغیر مستقل و دوران پسا شوروی را متغیر وابسته در نظر می‌گیریم. فرضیه را با استفاده از رویکرد تفسیری روش تاریخی تطبیقی بر مبنای مؤلفه هویت در نظریه سازه‌نگاری تحلیل می‌کنیم.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌ها در حوزه هویت ملی پسا شوروی بیشتر با تأکید بر تغییر هویتی یا نوعی بی‌ثباتی و سرگشتگی در چارچوب نظریه‌های خردگرایی انجام شده است. سیگانکف^۱ (۲۰۱۰) از نویسندگانی است که در حوزه هویت ملی روسیه پس از فروپاشی و تأثیر آن بر سیاست خارجی از دیدگاه خردگرایی با تأکید بر بازیگری غرب تحقیق کرده است. منکف^۲ (۲۰۱۲) در مورد بازگشت به سیاست قدرت بزرگ از دیدگاه لیبرالیسم و اقتصاد می‌نویسد. او وضعیت سردرگم هویتی روسیه پس از فروپاشی را در حوزه سیاست خارجی تأثیرگذار دانسته و معتقد است تا زمانی که اقتصاد به میزانی از ثبات دست نیابد، سردرگمی هویت همچنان تداوم خواهد داشت. ترنین^۳ (۲۰۱۹) در مقاله خود با عنوان «هویت در حال تغییر روسیه» با اشاره به مسئله هویت، از آن به عنوان نقش در حال واکاوی قرن بیست و یکم یاد می‌کند. ترنین دولت روسی را میراث تزارها از گذشته تا امروز می‌داند، اما هویت را موضوعی در گرو سیاست خارجی ارزیابی می‌کند که پس از شوروی با درگیری‌های روسیه در دیگر مناطق جهان دچار سردرگمی شده و همچنان در جست‌وجوی هویت اصلی خویش است.

در میان رویکردهای ایرانی به موضوع هویت ملی روسیه، نوری (۲۰۱۰) در مقاله «چیستی اندیشه قدرت بزرگ از دیدگاه قدرت» به این مهم پرداخته است که در آن مرور دوره‌های تاریخی روسیه نشان می‌دهد که اندیشه قدرت بزرگ مستمر بر ذهنیت سیاست‌گذاران این کشور تأثیر داشته است. در واقع این موضوع، نشان از نوعی تداوم هویتی در سطح بین‌المللی دارد، هرچند نویسنده در پایان مؤلفه‌هایی را در ایجاد تردید جایگاه قدرت بزرگ روسیه مطرح می‌کند. کرمی (۲۰۰۳) در مقاله «هویت ملی و سیاست روسیه در خارج نزدیک» با هدف

-
1. Andrei P. Tsygankov
 2. Jeffrey Mankoff
 3. Dmitri Trenin

تحلیل سیاست خارجی روسیه در منطقه خارج نزدیک، مسئله هویت ملی، شکل گیری، تحول و مشکلات و موانع موجود بر سر راه تکامل آن در این کشور را بررسی کرده است. کولایی و رشیدی (۲۰۱۰) در مقاله «بحران هویت روشنفکری در روسیه و جریان اسلاوگرایی»، سرگشتگی هویتی را به عصر تزارها هم‌زمان با سرکوب شورش دسامبر ۱۸۵۲ توسط نیکلای یکم مربوط دانسته و اشاره می‌کنند که این بحران بیشتر در میان روشنفکران شکل گرفته است و این گروه برای رهایی از بحران هویت، اصلاح و پردازش دستورکار جدید را دنبال می‌کنند که نتیجه آن بروز اسلاوگرایی و نوعی بازگشت کامل به خویشتن ملی از رهگذر رجوع به مردم، پشت کردن به دولت و روی گردانی از تقلید الگوهای غربی است. سازماندهی و صوراناری (۲۰۱۹) در مقاله «هویت و منافع روسیه در منطقه گرای اوریاسیایی» برای علت یابی افت و خیزهای مشارکت روسیه در منطقه گرای اوریاسیایی بر این فرض تأکید می‌کنند که مناظره‌های هویتی در گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه، علت چرخش‌های فروگذارانه و تأکید گزارانه این کشور در منطقه گرای اوریاسیایی بوده است.

مبانی نظری

هویت مفهومی است که به وسیله آن، فرد، گروه یا جامعه خود را می‌شناسند، به طوری که موجب تشخیص می‌شود. نقطه مقابل هویت، دیگری یا غیریت است که سبب احساس تعلق و تعهد فرد به یک کشور، گروه، جامعه، نژاد و فرهنگ می‌شود. هویت در دهه ۱۹۹۰ به یکی از بحث‌های رایج در محافل دانشگاهی تبدیل شد و با فروپاشی اتحاد شوروی و رویدادهای بالکان، آسیای مرکزی، خاورمیانه و آفریقا، مورد توجه ویژه برخی از تحلیلگران روابط بین‌الملل قرار گرفت (Javadi Arjmandi, 2013: 67). در لیبرالیسم آرمان‌گرا، هویت ملی بخشی از هویت اجتماعی برآورد می‌شود که مربوط به حوزه «ملت»^۱ است. به طور ویژه، هویت ملی در این نظریه با موقعیت قانونی مرزهای ملی و تخصیص حقوق شهروندی در ارتباط است. زیرا در نظریه لیبرال آمده است که هم‌زیستی و حتی شناخت متقابل در جایی که مرزها با الگوهای اساسی هویت هم‌زمان می‌شوند، محتمل‌تر است و در مواردی که میان این دو، مرزها و الگوهای هویت، ناسازگاری وجود داشته باشد، ظرفیت درگیری نیز ایجاد خواهد شد (Moravcsik, 2010: 6). اندیشمندان واقع‌گرا نیز به مفهوم هویت به شیوه‌های مختلف توجه کرده‌اند. واقع‌گرایان انسان را به خودی خود جنگ‌جو و قدرت‌طلب می‌دانند. در نتیجه با تجسم بخشیدن به دولت، این فرض را به سطح دولت‌ها تسری می‌دهند. با توجه به اینکه هویت چیزی جز تصور فرد درباره خود (هویت فردی) و در ارتباط با دیگران (هویت جمعی) نیست، شاید بتوان گفت بنیان نظریه واقع‌گرایی بر مبنا و فرضی هویتی استوار است که هویت

را تصور دولت‌ها از خود و دیگر دولت‌ها می‌دانند، بنابراین آن‌ها را جنگ‌جو و قدرت‌طلب توصیف می‌کند و بر مبنای آن، روابط میان دولت‌ها را تبیین می‌کند (Majidi & Azimi Etemadi, 2014: 217-218).

از دیدگاه فلسفی، هویت عبارت است از هر آنچه تبدیل می‌کند، چیزی را به آنچه هست. این تعریف به دلیل گسترده بودن از دیدگاه سازه‌انگاری به تعریف دیگری تقلیل می‌یابد که عبارت است ویژگی در کنشگران هدفمند که موجد گرایش‌های انگیزشی و رفتاری است. به این معنا که هویت در اساس، یک ویژگی ذهنی یا در سطح واحد است که ریشه در فهم کنشگر از خود دارد. البته معنای این فهم، بیشتر وابسته به این است که آیا دیگر کنشگران، کنشگر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا نه و در این محدوده، هویت یک ویژگی بین‌ذهنی یا نظام‌محور نیز دارد. به بیان دیگر، دو نوع انگاره، وارد هویت می‌شود، انگاره‌های «خود» و انگاره‌های «دیگری». پس ساختارهای درونی و بیرونی هر دو به هویت‌ها قوام می‌بخشند (Went, 2005: 325-326). ونت با این ادعا که هویت، پدیده‌ای واحد با تعریف کلی نیست، آن را به این چهار نوع دسته‌بندی می‌کند: هویت فردی،^۱ هویت نوعی (الگویی)،^۲ هویت نقش^۳ و هویت جمعی.^۴ هر چهار نوع هویت متضمن منافع هستند. در حالی که هویت‌ها بر «چیستی یا کیستی بازیگران» تأکید دارند، منافع «آنچه بازیگران می‌خواهند» را تعیین می‌کنند و انگیزه‌های رفتاری آن‌ها را نشان می‌دهند (Behraves, 2011: 3). هویت و منافع اموری رابطه‌ای هستند که با تشریح موقعیت، تعریف می‌شوند.

سازه‌انگاران در مورد ثبات یا سیال بودن هویت موافق‌اند که هویت‌ها به خودی خود تعارض پذیرند، ولی بر سر این موضوع اختلاف نظر دارند که چه زمانی این سازه‌های اجتماعی را باید به نسبت ثابت در نظر گرفت (Klotz & Linch, 2017: 110). بنابراین برای تبیین و تکمیل ثبات یا سیالیت هویت لازم است آراء شنتال موفه را بررسی کرد.^۵ او معتقد است که در دنیای جدید، هویت معنا و کارکرد دیگری یافته و برای زندگی در این محیط نوین باید به بازتعریف هویت، حتی هویت فردی و شهروندی، به معنای جدید آن پرداخت. از دیدگاه موفه، نوعی فرایند تثبیت و سیال بودن دائمی برای هویت‌ها وجود دارد. برخی عناصر سازنده هویت‌ها، ثابت و اساسی‌اند و بعضی در حال تغییر، به گونه‌ای که برخی عناصر تثبیت‌شده هویت‌ها نیز به

1. Personal/Corporate Identity

2. Type Identity

3. Role Identity

4. Collective Identity

۵. هرچند شنتال موفه را در تقسیم‌بندی‌های کلاسیک جزو سازه‌انگاران محسوب نمی‌کنند، قرارگرفتن

نظریه او در زمره نظریه‌های انتقادی نوین و تأکیدش بر گفتمان و واقعیت‌های برساخته در عرصه

اجتماعی‌انسانی می‌تواند به تبیین و تکمیل پایه‌های نظری کمک کند.

ضرورت تاریخی و اجتماعی، متحول و دگرگون می‌شوند. همه این‌ها به این دلیل است که آنچه هویت‌ها را می‌سازد، ماهیت گفتمانی دارد و از جنس معنی و ایده است. در واقع، همین گفتمان‌ها هستند که زندگی و کنش اجتماعی و سیاسی انسان‌ها و جوامع را شکل می‌دهند (Salimi, 2007: 39). اشتراک نگاه ونت و موفه در این نقطه است که هر دو، نوع ارزش‌ها و انگاره‌های موجود در یک جامعه را برساننده هویت می‌دانند.

به‌طور کلی سازه‌انگاری اهمیت هویت را در خلق و شکل‌گیری منافع و کنش‌ها مطرح می‌کند و آن را مبنایی برای رفتار می‌داند (Barnett, 2011: 163). بنابراین هر یک از بازیگران بر اساس تصویری که از خود دارند و رابطه‌ای که با دیگران در محیط بین‌المللی برقرار می‌سازند، هویت خود را تعریف کرده و بر اساس فهمی که از نظام بین‌الملل دارند و توجه به هنجارها در محیط بین‌المللی به بیانش، انگیزه و رفتار در این محیط شکل می‌دهند (Dehghani Firoozabadi, 2010: 43). مدل هویتی را بر مبنای مفروض‌های نظریه سازه‌انگاری می‌توان در قالب شکل ۱ تشریح کرد:

شکل ۱: مدل نظری پژوهش



Source: (Authors)

براساس آنچه گفتیم، لازم است تغییر یا تداوم هویت روسی را پس از فروپاشی اتحاد شوروی بر اساس نظریه سازه‌انگاری بررسی کنیم. در تعریف «هویت روسی» بیشتر، مؤلفه هویت را به دلیل تغییر ساختار متوجه دوره پسا شوروی می‌کنند؛ در حالی که تاریخ‌نگاری

جدید هویتی بر مبنای دستاوردهای پژوهش‌های دوره‌های پیشین انجام شده است و این نشان می‌دهد که تاریخ‌نویسان در دوره‌های پیش از فروپاشی نیز به موضوع «هویت» توجه داشته‌اند. فدراسیون روسیه با فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ ایجاد شد، اما «روسیه»، دولتی قدیمی به حساب می‌آید که در بیش از ۱۲۵۰ سال از دولت رسمی خود نه تنها نام، بلکه هویت خویش را بارها تغییر داده است، در صورتی که ویژگی‌های اصلی خود را حفظ کرده است. شاید چنین رویه‌ای در آینده هم ادامه داشته باشد (Trenin, 2019: 1).

مؤلفه حفظ «قدرت بزرگ» در سطح بین‌الملل و «اقتدارگرایی» در سطح ملی از شاخص‌های هویتی است که از دوره تزارها تا شوروی و پسا شوروی در رفتار دولت و ملت روسیه به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد در چگونگی تبیین مقایسه‌ای رفتار دولت‌ها و ملت روسیه در هر دوره (با روش تعیین مفاهیم اصلی و بهره‌گیری از رویکرد تفسیری) شاهد تغییراتی هستیم. به بیانی، این مؤلفه‌های هویتی در شکل‌ها و مدل‌های متفاوت، طیفی از کشورگشایی تا قدرت بزرگ عمل‌گرایی را دربرداشته است، اما تغییر و انقلاب هویتی را تجربه نکرده است. در چارچوب تفسیر سازه‌انگاران می‌توان گفت، این امر ناشی از برداشت کنشگر از خود (روسیه) و دیگری (دیگر کنشگران) است که به دنبال آن منافع روسیه را قوام بخشیده است. بی‌تردید سرشت رابطه خود - دیگری در شرایط مختلف دچار تغییر شده است و بعضی دولت‌ها نیز در پی تغییر ساختار بوده‌اند که در رفتار دیده می‌شود، اما مسلم فرض می‌شود که هویت روسی همچنان در دوره‌های مختلف تداوم داشته است.

مؤلفه هویت روسی در سطح ملی: اقتدارطلبی

۱. دوران تزاری

غناي فرهنگي روسيه در سطح بالايي قرار دارد، اما ملي‌گرایی سياسي اين کشور، مراحل نخستين خود را سپري می‌کند و ملي‌گرایان نوپا نیاز به بازتعريف سريع و بنيادی دارند. وجه تمایز روسيه با ديگر ملي‌گرایان نوپا در اين است که پدیدارشدن امپراتوری در اين کشور بر تولد سياست ملي پیشی داشته است. در نتیجه، اين توالی معکوس از قرن شانزدهم تاکنون سبب ایجاد ابهام در دو مفهوم روس‌بودن^۱ و امپراتوری شده است. به بیانی، از مشروعیت رهبران روسيه که بر پایه ایدئولوژی جهانی مسیحیت قرار داشت، آن‌چنان استقبال نشد و اين ایدئولوژی در اواخر دوره تزاری و شوروی سرکوب شد (Prizel, 2000: 336). با این حال، اندیشه مذهبی و سیاسی روسيه در تأثیر مستقیم بی‌زانس گسترش یافت. این گسترش تا آنجا بود که ایده موازی‌سازی تزار و خدا نیز از آن وام گرفته شد. تقدس نه تنها شامل مقایسه

1. Russian

پادشاه با خدا بود، بلکه به دست آوردن کاریزمای خاص توسط پادشاه را هم دربر می گرفت تا از راه موهبت های ویژه که لطف پادشاه بر او می شد، در نظرها موجودی شگفت انگیز جلوه کند. همسان انگاشتن پادشاه و خداوند به عنوان «فانی» در مقابل تزار «باقی» با آثار نویسنده بیژانس قرن ششم، آگاپتوس به روسیه وارد شد که برای نویسندگان اولیه روسیه به طور کامل مشهور و شناخته شده بود. آگاپتوس در فصل بیست و یکم اثر خود می گوید: «تزار در ذات مانند دیگر مردم، فانی است، اما در قدرت چون خداوند باقی و مانا است.» چنین عبارتهایی را در «تاریخ نگاری لارنتیان و پریاسلاول»، «ایوسیف والوتسکی» و «موعظه روشنگران قرن شانزدهم» نیز می توان یافت. (Uspenskij & Zhivov, 2012: 3-4) کاپیتان مارگرت در یادداشت های سفر خود در سال ۱۶۰۷ ادراک ویژه روس ها از عنوان تزار را توصیف کرده است. او می گوید روس ها معتقدند که کلمه «تزار» توسط خدا خلق شده است و نه توسط بشر. بر این اساس، عنوان تزار، او را از همه کسانی دور می سازد که چنین ذات الهی ندارند. بدین ترتیب، تزارهای روسیه از دیدگاه خویش و همچنین زیردستان خود، جایگاه پادشاهان بیژانس را گرفته بودند؛ چراکه از قدرت ویژه کاریزماتیک برخوردار شده بودند (Uspenskij & Zhivov, 2012: 8).

۲. دوران شوروی

روی کار آمدن لنین و بلشویک ها در اکتبر ۱۹۱۷ با کودتا، نارضایتی هایی را در میان مردم ایجاد کرد و محبوبیت پیشین کاریزماتیک رهبری از میان رفت؛ چراکه رهبران بلشویک چند سال از حکومت خود را صرف سرکوب مخالفان و حفظ ارکان حکومت کردند. استالین هم به عنوان میراث دار لنین، جامعه شوروی را به شدت به کنترل حزب حاکم در آورد و هیچ گونه مخالفت اجتماعی و سیاسی را بر نمی تافت. استالین از سوی طبقه روشنفکر که آثار آن ها را سانسور می کرد، گروه های مذهبی که مورد آزار و اذیت بودند و ملیت های غیر روس که به سبب تبعید شدند، به شدت احساس خطر کرد (Koenker & Bachman, 1997: 15). بنابراین سیاست اقتدارگرایی خود را بر جوانان و کودکان متمرکز ساخت، به طوری که سیاستمداران شوروی و دیگر صاحب نظران معتقد بودند که حکومت شوروی از رابطه حمایتی منحصر به فردی با جوانان و کودکان برخوردار است، زیرا رفاه و سعادت آن ها را دلیل و اثباتی بر مشروعیت «جوان گرایی کشور» می داند. نتیجه پذیرش چنین دیدگاهی منجر به رفتن قانون هوشمندانه استالین شد که در آن رهبر، مسئولیت مستقیم زندگی و سرنوشت کودکان و جوانان را عهده دار بود. بدین ترتیب، استالین نیز در دیدگاه عمومی به عنوان «بهترین دوست فرزندان شوروی» و «رهبر حامی» مورد استقبال قرار گرفت. (Kelly, 2005: 199) البته تبدیل اقتصاد فئودالی به

اقتصاد صنعتی و پیروزی بر آلمان نازی در محبوبیت استالین، دو عامل مهم به حساب می‌آید که تا امروز هم تداوم دارد.

براساس نظرسنجی مرکز افکارسنجی لوادا^۱ که در مه ۲۰۱۹ انجام شده است، ۷۰ درصد شهروندان روسیه، استالین را رهبری مؤثر در جایگاه کنونی روسیه ارزیابی کردند و نسبت به او دیدگاه مثبتی داشتند. در حالی که این آمار در سال ۲۰۱۶ تنها ۵۴ درصد بود (-Levada Центр, 2019: 1). به‌طورکلی می‌توان گفت دولت‌ها در دوره تزاری و شوروی، در برخی دوره‌های زمانی، ملی‌گرایی را دستاویزی برای جبران ضعف مشروعیت خود و اعمال اقتدارگرایی هرچه بیشتر قرار می‌دادند، در حالی که چنین اقدام‌هایی سودمند به‌نظر نمی‌رسید. دوران سلطنت الکساندر سوم، لنین و استالین نمونه‌ای از آن است که محوریت ملی‌گرایی روسیه در جهت تجلیل از نقش رهبری با ترویج و تبلیغات همراه بود و هرگونه بحث یا دستور کاری متفاوت با آن سرکوب می‌شد (Prizel, 2000: 336-337). این موضوع، تفسیری جز اقتدارگرایی با هدف ایجاد ترس و نه وحدت‌گرایی و یکپارچگی در میان ملت ندارد، با این حال اقتدارگرایی از سوی حاکمان روسی در سطح ملی تداوم داشته است.

۳. دوران پسا شوروی

پس از وقفه‌ای هفتاد ساله یک دولت مستقل روسی ظاهر شد که به‌شکل رسمی به‌عنوان فدراسیون روسیه شناخته می‌شد. این اولین دولت دموکراتیک روسی بود که با سر برآوردن از ویرانی‌های دولت شوروی، گفتمان‌های تازه‌ای در سطح‌های سیاسی و روشنفکری روسیه در آن ظهور کرد و یک‌بار دیگر پرسش‌های بنیادینی مطرح شدند از جمله اینکه روسیه چیست؟ مبدأ تاریخی و اصالت آن کجاست؟ دولت یلتسین به‌عنوان بخشی از برنامه کلی شوروی‌زدایی با بازگشت به دوره تزاری به‌عنوان منبع اصالت روسی، مشتاقانه خواستار سپردن نمادهای شوروی به زباله‌دان تاریخ بود. هرچند در طول این دوره سرخوشی، دوره تزاری و غرب بین بسیاری از مردم و گروه‌های سیاسی مختلف به‌ویژه جوانان از محبوبیت فراوانی برخوردار بودند. اما این دوران چندان طول نکشید و در پی رشد نارضایتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، رئیس‌جمهور آشکارا در میان مردم تصویر یلتسین اصیل را از دست داده و مردم نسبت به او احساس فریب و اهانت می‌کنند. این وضعیت تا پایان قرن بیستم و حضور پوتین در مقام ریاست‌جمهوری تداوم داشت (Tefft, 2020: 21).

۱. АНО Левада-Центр

۲. سالگرد پیروزی ارتش اتحاد شوروی در مقابل آلمان نازی در جنگ جهانی دوم.

پوتین بر اساس قانون اساسی روسیه در انتخابات ریاست جمهوری در ۲۶ مارس ۲۰۰۰ با به دست آوردن ۵۳ درصد از آرا، پست ریاست جمهوری را به دست آورد. ارتقای او ظرف کمتر از یک سال از ریاست سرویس امنیت فدرال به نخست وزیری و سپس ریاست جمهوری، هرکسی را شگفت زده می کرد، به طوری که برخی از صاحب نظران غربی از پوتین با عنوان «معما» یاد کردند. باید گفت که افزایش محبوبیت پوتین در زمان انتصابش در مقام نخست وزیر هم درخور توجه بود. نتیجه نظرسنجی زیر در سال ۱۹۹۹ و پس از تأیید جایگاه نخست وزیری پوتین نیز تأیید کننده این مطلب است.

نمودار ۱: درصد افرادی که تمایل داشتند به پوتین رأی بدهند.



Source: (Rutland, 2000: 320)

برخی دلیل این موضوع را نه شخصیت پوتین بلکه شیوه رویارویی او با چالش های پیش رو برآورد کردند. پوتین با هدف مقابله با چالش های پیش رو، نیازمند تغییر «الگوی نظارتی» غالب بر روسیه بود و در این مسیر از دموکراسی و بازار به عنوان دو موضوع اصلی و تقویت دولت، مبارزه با فساد، ایجاد حاکمیت قانون، تأمین امنیت به عنوان تابع آن ها بهره برد. بنابراین غلبه پوتین بر چالش های داخلی را می توان دلیل اصلی رضایت ملت از او دانست (Rutland, 2000: 314).

برخی از اقدام های پوتین در زمینه دولت سازی از جمله سیاست های او در مورد الیگارشی ها و همچنین بازگرداندن حس وطن پرستی در افزایش محبوبیت او نزد افکار عمومی بسیار اهمیت دارد. افکار عمومی که الیگارشی ها را مقصر اصلی دشواری مالی بعد از دولت یلتسین می دانستند، زمینه ورود فردی با سابقه و ویژگی پوتین را فراهم کردند؛ چرا که خلأ

سیاست‌های مقتدرانه و مناسب در برابر آن‌ها به‌ویژه در زمینه مالیات در عمل دولت را در برابر الیگارشی‌ها محدود ساخته بود. بنابراین جای فردی که بتواند زمام امور را به‌طور کارآمد به دست بگیرد، در مقام ریاست‌جمهوری خالی بود. پوتین با ایجاد قانون «فاصله برابر» در پی بازگرداندن قدرت در کرملین و تحدید مرز بین الیگارشی‌ها و صاحبان بنگاه‌های تجاری بزرگ برآمد (Afshar Bakeshlou, 2012: 13). در این مورد نظرسنجی‌ها هم نشان می‌داد که افکار عمومی روسیه حدود 44 درصد با پوتین همراه است و تنها 6 درصد در رابطه با الیگارشی‌ها نگرانی دارند. این اقدام پوتین یادآور الگوی تاریخی مشابهی بود شبیه آنچه تزارها علیه «بویارها» انجام داده بودند (Rutland, 2000: 336).

پوتین آشکارا خود را یک «میهن‌پرست» نامید، بدون آنکه دلالت ضمنی اصطلاح ملی‌گرا را نفی کند. ملی‌گرایی او در مصاحبه‌اش با روزنامه هندی «هند امروز» در سپتامبر ۲۰۰۰ آشکار است. او می‌گوید: «ارزش‌های اساسی (روسی) چیزی جز وطن‌پرستی، عشق به سرزمین مادری، عشق به خانه، مردم، ارزش‌های فرهنگی افراد نیست. ... همه آن چیزی که ما را به یک ملت تبدیل می‌کند، این منبع منحصر به فرد ماست و همه چیزی که می‌توانیم باشیم افتخار به بنیان ایده ملی خواهد بود» (Tuminez, 2000: 3). برخی معتقدند که ملی‌گرایی پوتین تا حد زیادی در دولت‌گرایی میانه‌روی او ریشه دارد؛ چراکه این دولت‌گرایی، ملت روسیه را بیشتر از دیدگاه مدنی توصیف می‌کند با شاخص‌هایی چون قوم روس، روس‌زبان‌ها و همه افرادی که سرتاسر قلمروی فدراسیون روسیه زندگی می‌کنند. این موضوع (دولت میانه‌رو) از ایجاد کشوری قدرتمند طرفداری می‌کند و بر روسیه به‌عنوان «قدرت بزرگ» تأکید دارد. بنابراین می‌توان گفت دولت‌گرایی میانه‌روی پوتین، مأموریت ملی خود را احیای وضعیت قدرت بزرگ روسیه، اتحاد دولت و جامعه و پرورش میهن‌پرستی در جهت احیای نظم ملی برآورد کرده است (Tuminez, 2000: 4). مجموع این سیاست‌ها نه تنها اقتدارگرایی او را با هدف وحدت‌طلبی ملی به اثبات رسانده است، بلکه محبوبیت او نزد روس‌ها را افزایش داده است که نظرسنجی سال ۲۰۲۱ دومای روسیه و به‌دست آوردن حداکثر آرا توسط پوتین در میان سیاست‌مداران حاضر، تأییدی بر این مدعاست (Russell, 2021: 6).

مؤلفه هویت روسی در سطح بین‌المللی: قدرت بزرگ

جایگاه روسیه به‌عنوان قدرت بزرگ یکی از ارکان هویت روسی است که بیشتر بخشی از فهم هویت روسی در دوره تزاری و شوروی بود و در مفهوم هویت روسی در دوره پسا شوروی نیز نقش مهمی داشت. در دوره تزاری این فهم از جایگاه قدرت بزرگ در متن روسیه به‌عنوان رهبر دنیای ارتدوکسی دیده می‌شد. در طول دوره اتحاد شوروی ایده قدرت بزرگ، نقش

مسکو به عنوان پیشروی انقلاب‌های کمونیستی و رهبر دنیای کمونیسم را مورد تأکید قرار می‌داد. پوتین نیز مفهوم قدرت بزرگ را رکن تاریخی و تقدیس شده هویت روسی می‌دانست که دیگر قدرت‌ها به ویژه غرب، صرف نظر از شرایط واقعی اقتصادی و فناوری روسیه، باید آن را قبول کنند و به آن احترام بگذارند (Shakibi, 2018: 318).

۱. دوران تزاری

ایده توسعه طلبی در تزارهای روس در چارچوب تسلط بر شمال تا جنوب طراحی یا عملی شده است. شاید بتوان دوره ایوان سوم که بعدها به ایوان کبیر شهرت یافت را نقطه آغازین توسعه طلبی به حساب آورد که توانست مسکو را از بند مغولان رهایی بخشد و موقعیت قدرت این شهر را اولین بار محکم سازد و با موفقیت ناحیه شمالی، نووگورد را در حاکمیت مسکو درآورد. چنین تغییر قدرتی سبب شد در نواحی شمالی نخستین شباهت به یک دولت روسی ایجاد شود. به سبب چنین خدماتی، ایوان کبیر را اولین شاهزاده روس می‌دانند که به او لقب تزار، فرمانروایی با قدرت نامحدود داده می‌شود. بدین ترتیب شروعی قوی را برای فرزند جانشین خود یعنی واسیلی سوم به جای گذاشت. میراث ایوان کبیر علاوه بر گستردگی دولت مسکو، بازپس گیری سرزمین‌های روسیه نیز بوده است (Western civilization, 2021: 1).

دوران امپراتوری ایوان چهارم که به ایوان مخوف شهرت یافت هم دوره متمایزی در تاریخ روسیه محسوب می‌شود که اقتدار مرکزی به شدت تقویت شد، چراکه سیاست خارجی فعالی از سوی امپراتور به کار گرفته شد؛ به طوری که در این دوران، سرزمین‌های خان نشین کازان و حاجی ترخان (آستراخان) بخشی از روسیه شدند و توسعه سرزمین‌های سیبری غربی نیز آغاز شد (Богородская, 2012: 20). به طور قطع، تصرف حاجی ترخان نقطه عطفی در تاریخ سیاسی و تجاری دریای خزر بود، زیرا تسلط روس‌های ارتودکس بر سرنوشت مسلمانان تاتار و بلغار و نیز، جامعه مهاجر خوارزمی و ایرانی حاجی ترخان را فراهم آورد. البته نخستین گام جدی برای اکتشاف دریای خزر را تزار الکسی میخائیلویچ رومانف در سال ۱۶۲۴ برداشت. وی فرمانی در این مورد صادر و زمینه تبدیل حاجی ترخان به بندری راهبردی را فراهم کرد. گفتنی است که ظهور پتر یکم در صحنه سیاسی روسیه نقطه عطفی، نه فقط در تاریخ این کشور بلکه در تاریخ دریای خزر و سرزمین‌های پیرامون آن بود، زیرا در آغاز سده دوازدهم هـ. / هجدهم م. مجموعه‌ای از عامل‌ها، پتر را برانگیخت تا سیاست ویژه‌ای در برابر دریای خزر به کار گیرد. هر چند که همه این انگیزه‌ها خود بر محور تحول بزرگ تری شکل گرفت و آن، تغییر در جایگاه جهانی روسیه و تلاش در جهت گذار از حوزه نیمه پیرامون به کانون در نظام نوین جهانی بود. راهبرد توسعه طلبی پتر با مرگ او و بحران جانشینی نیز از

میان نرفت و با روی کارآمدن کاترین دوم، دوره جدیدی از ثبات سیاسی نسبی در روسیه آغاز شد که تا پایان حیات این فرمانروای قدرتمند ادامه یافت (Morshedlou, 2018:506-510).

در مورد سلطه‌طلبی روسیه در اروپا می‌توان گفت ورود به دنیای اروپایی که در جریان جنگ‌های شمال و پیروزی بر سوئد (به‌عنوان قدرت برتر آن دوره) رخ داد، سبب شد این کشور بر دریای بالتیک مسلط شود که از قرن شانزدهم برای آن تلاش می‌کرد. پس از بسته‌شدن پیمان صلح نیشتا در سال ۱۷۲۱، پتر اول از عنوان پادشاهی به امپراتوری تغییر یافت که اقدامی نمادین تلقی می‌شد تا روسیه جایگاه خود را در سیاست‌های اروپا اعلام کند. شایان توجه اینکه در این دوره، روسیه یکی از قدرت‌های بزرگ اروپا محسوب می‌شد. بنابراین به دنبال کسب هژمونی در اروپا نبود، ضمن اینکه منابع کافی برای حفظ موقعیت غالب خود در طولانی مدت هم نداشت. اوج نفوذ روسیه در اروپا مربوط به کنگره وین (۱۸۱۵) تا جنگ کریمه (۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶) بود که این کشور به قدرت تعیین‌کننده‌ای تبدیل شد که حفظ وضع موجود سلطنت‌طلبی و محافظه‌کاری را با وجود همه انقلاب‌های مردمی و پیشگام تضمین می‌کرد. بنابراین این تصور که امپراتوری روسیه از قرن نوزدهم برای تسلط بر جهان و بیش از همه بر غرب تلاش می‌کرد، بخشی از منابع روس‌هراسی است و درست نیست برای تبیین وضعیت واقعی امور پیش از سال ۱۹۱۷ استفاده شود (Симонов, 1997: 189-190). آنچه در دوره تزاری اهمیت قدرت بزرگ روسیه را در نزد اروپاییان اثبات کرد، اقتدار کلیسای ارتدوکس روسیه بود. کلیسای ارتدوکس بر بستر شرایط ایجادشده از سلطه مغول به بخش جدانشدنی از هویت ملی روس تبدیل شد، اما سقوط امپراتوری بیزانس، مکمل سلطه مغول شد و درهم شکستن دروازه‌های قسطنطنیه به‌عنوان بزرگ‌ترین دولت مسیحی ارتدوکس جهان و تبدیل بزرگ‌ترین کلیسای ارتدوکس به مسجد از سوی سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳، دولت روسیه را به‌عنوان یگانه دولت ارتدوکس و تنها حامی آن مطرح کرد. در واقع همه اقتدار کلیسای روم شرقی (روم دوم) به مسکو منتقل و نقش امپراتور بیزانس به پادشاه مسکو داده شد. اما به مرور از خودمختاری کلیسا کاسته شد و از یک نهاد به‌نسبت مستقل به یک اداره کم‌ویش دولتی تبدیل شد و در دوره کمونیسم، به‌طور کامل فرمان‌بردار شد (Karami, 2003).

۲. دوران شوروی

پس از تصرف قدرت از سوی بلشویک‌ها، ویژگی‌های سیاست قدرت بزرگ به‌طور اساسی تغییر کرد. آن‌ها جایگزین انتظارها از یک انقلاب جهانی شدند که همه شکل‌های پیشین سیاست خارجی را لغو می‌کرد. در عمل، این موضوع به معنای انزوای روسیه شوروی و پس

از جنگ دوم جهانی، ایجاد اردوگاه سوسیالیسم وابسته به «سرزمین مادری» سوسیالیسم واقع در مرکز بود. برخی از باورهای مربوط به مورد اخیر، این گونه تبیین می‌شوند:

- خودآگاهی انقلابی مبتنی بر این واقعیت بود که «ما» اصلاً شبیه به «دیگران» نیستیم. اکنون روسیه پیش‌رو است و دیگران او را دنبال می‌کنند.

- تشکیل گروه‌ها پیش‌شرطی در زمینه موقعیت قدرت بزرگ روسیه پس از جنگ جهانی دوم شد، زیرا تقسیم جهان به دوستان و دشمنان، اساس روابط بین‌الملل را شکل داد و دوستان یعنی اعضای گروه سوسیالیست به اتحاد شوروی وابسته شدند (СИМОН, 1997: 190-191).

در زمینه ترویج ایده سوسیالیسم، لنین معتقد بود از آنجا که سرمایه‌داری نیروی بین‌المللی است، برای شکست آن به اتحادیه بین‌المللی کارگران نیاز داریم. او با هر نوع انزوای ملی و حتی دشمنی در سطح ملی مخالف بود و خود را طرفدار بین‌الملل‌گرایی^۱ می‌دانست. لنین به احزاب هم‌هشدار داده بود، در مورد افرادی که منافع ملی را بر منافع پرولتاریای بین‌الملل ترجیح می‌دادند. در حقیقت لنین آموخته بود که پرولتاریای جهان‌وطنی، ترکیبی تجزیه‌ناپذیر از منافع مبارزان در یک کشور با منافع مبارزان در دیگر کشورها و به‌طور کلی، منافع کل جنبش بین‌المللی کارگری است. از این‌رو، کمونیست‌ها با در نظر گرفتن خود به‌عنوان یکی از واحدهای ارتش بین‌المللی کار، همواره در صف مبارزه برای مارکسیسم، مشارکت فعال داشتند. برخی تحلیلگران نیز بر این باورند که مسیر تاریخی کمونیسم شوروی گواهی می‌دهد که حزب مارکسیست به‌عنوان نیروی به‌طور کامل میهن‌دوست عمل کرده است و همواره بر حفظ منافع خود اصرار کرده است. این دوره از تاریخ روسیه نه‌تنها پیروزی کشور را در دو جنگ میهنی تضمین کرد، بلکه سرزمین مادری را از خطر بردگی امپریالیست‌ها نجات داد و با دفاع از استقلال و حاکمیت دولت، آن را در مسیر قدرت بزرگ به پیش برد (Брагин, 2015: 65).

۳. دوران پسا شوروی

با فروپاشی شوروی، روسیه که نوعی سقوط آزاد را تجربه کرد در دوره پسا شوروی با واقعیت تلخ نزول جایگاه خود در ترتیبات نظام بین‌الملل روبه‌رو شد، اما اندیشه «قدرت بزرگ» به مؤلفه‌ای قابل توجه برای ایجاد انسجام در جامعه هویت گسیخته روسیه پسا شوروی تبدیل شد. مفهوم «درژاونی چستوا»^۲ از ابتدای هزاره جدید و با به‌قدرت‌رسیدن ولادیمیر پوتین در قالبی جدید مطرح شد و اساس اندیشه حاکمیت و مدل روسی دولت قدرتمند را تشکیل داد و در روندی تدریجی خوانش‌های متفاوت در محیط تصمیم‌سازی سیاست‌خارجی را به حاشیه

1. интернационалисты

2. державничество

راند. پوتین با اتکا به این اندیشه، ضمن ایجاد مبنایی همگن تر برای هویت‌یابی جامعه روسی و هم‌زمان معرفی روسیه در عرصه بین‌الملل به‌عنوان هویتی مستقل بر آن شد تا این اندیشه را با رویکردی عمل‌گرا و هم‌زمان با دیدی عینی‌تر به واقعیت‌های داخل و خارج عملیاتی کند (Noori, 2010A: 134-135). در این دوره بیشتر، قدرت بزرگ روسیه با تأکید بر موقعیت برابر خود با قدرت‌های غربی برای مقابله با تحمیل‌ها و توسعه‌طلبی آن‌ها بوده است.

الف) ادراک روسیه از جایگاه غرب در سپهر سیاست خارجی

ولادیمیر پوتین در ارتقای جایگاه روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ اصرار بیشتری داشته است، به‌ویژه در دهه‌هایی که روسیه به‌شدت دچار تنزل جایگاه شده بود و پوتین می‌کوشید تصویر کشور را نزد دیگر بازیگران بین‌المللی به‌ویژه قدرت‌های بزرگ ارتقا بخشد؛ چراکه درک روسیه از قدرت بزرگ را پشتوانه‌ای اساسی برای حفظ قدرت کرملین و توجیه حفظ قدرت نزد رژیم سیاسی خود می‌دانست. (Wood, 2018: 18) با این ملاحظه، پوتین تجربه‌های سیاست خارجی شوروی و دوره یلتسین و درک این واقعیت که روسیه همانند پیشینیان شورویایی خود قدرتمند نیست به سیاستی واقع‌بینانه دست یافت تا با هزینه‌ای کمتر جایگاه از دست‌رفته «قدرت بزرگ» را در عرصه جهانی باز یابد. بنابراین با تأکید بر راهبرد «قدرت بزرگ جدید هنجارمند» سیاست خارجی روسیه را به‌سرعت به تعامل با غرب و ترتیبات نوین جهانی پیش برد و تلاش کرد، ضمن تعهد به منافع و ملاحظات ملی برای دست‌یابی به شناخت بهتر از مسائل جهانی به درکی مشترک با غرب دست یابد.

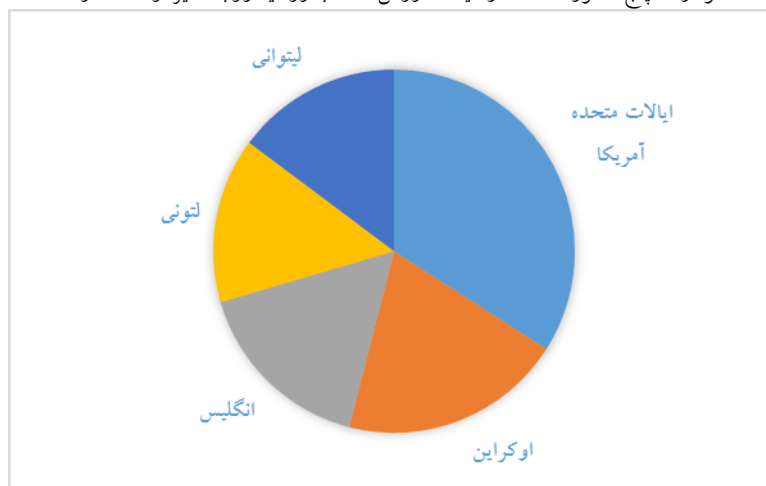
همکاری روسیه با آمریکا پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر، نزدیک‌ترین دوره تعامل دو کشور بود، اما با وجود این رویکرد همکاری‌جویانه، آمریکا نه‌تنها در دادن مابه‌ازا به مسکو سخاوتمند نبود، بلکه قدرت‌یابی این کشور را خطری عینی برای خود ارزیابی می‌کرد. بنابراین روسیه به‌صورت نامحسوس از سال ۲۰۰۶ و به‌صورت آشکار از ابتدای سال ۲۰۰۷ با اعتماد به‌نفس نتیجه دستاوردها و موفقیت‌های خود در حوزه‌های مختلف، برآن شد تا در برابر یک‌جانبه‌گرایی‌ها و توسعه‌طلبی‌های آمریکا «سیاست مستقیم» را به‌کار گیرد. روسیه در این دوره، خود را در مرحله‌ای جدید از توزیع قدرت جهانی می‌دید که می‌توانست سهمی لازم از آن را به‌دست آورد (Noori, 2008: 106). از نظر پوتین، نظم کنونی نظم تک‌قطبی بود که توازن واقعی قدرت در جهان را منعکس نمی‌کرد؛ بنابراین سیاست‌های یک‌جانبه آمریکا خطرهای درخور توجهی را به همراه داشت. (Arm & Barzegar, 2021: 39)

در این دوره، مهم‌ترین مسئله میان روسیه و غرب مداخله ناتو در کوزوو، انقلاب‌های رنگی در اوکراین و گرجستان، جنگ سال ۲۰۰۸ گرجستان و بحران گاز در سال ۲۰۰۹ اوکراین بود. غرب منافع روسیه در بالکان را جدی نگرفته و انقلاب‌های رنگی را پیش‌روی

رویدادهای مشابه در روسیه ارزیابی می‌کرد. هرچند جنگ گرجستان و بحران گازی اوکراین، سیاست غرب در برابر روسیه را تغییر داد، اما چشم‌انداز گسترش ناتو در فضای شوروی، همچنان مورد مناقشه است. غرب دریافته که نفوذ خود بر روسیه را از دست داده است و این کشور در ترتیبات بین‌المللی بیش از همکاری مؤثر از راه بازیگری برهم‌زننده تأثیرگذار خواهد بود. به نظر می‌رسد سیاست خارجی روسیه علاوه بر استقلال عمل از نوع تهاجمی شده است که رفتارهای بلندپروازانه همراه با اقتداری را از خود به نمایش می‌گذارد. در چارچوب چنین رفتاری، مسکو دیپلماسی قهری را بر همکاری چندجانبه ترجیح داد که نمونه آن در به‌کارگرفتن سیاست تحریم در بحران گازی اوکراین و همچنین سیاست خط لوله نمود یافت. جنگ در گرجستان هم نشان داد که روسیه در محیط خارج نزدیک خود بدون تلاش برای به‌دست‌آوردن اجماع بین‌المللی برای حل مسالمت‌آمیز بحران، حاضر به استفاده از قوه قهریه است (Nopens, 2010: 10).

نتیجه این بحران، ادراک متقابل دو کشور مبنی بر تمایل نداشتن به همکاری با یکدیگر را نشان داد. همچنین اینکه هم روسیه و هم ایالات متحد، دیگری را یک دولت قدرتمند مستقل ارزیابی می‌کند که به دنبال مجموعه محدودی از منافع ملی است. این مسئله نشان می‌دهد که مسکو و واشینگتن همچنان گرفتار دسته‌بندی‌های جنگ سرد هستند و این موضوع سبب شده است تا هیچ‌یک از دو طرف به‌طور مؤثر با چالش‌های امنیتی جدید منتج از نظم جهانی دوقطبی و پدیدآمدن تهدیدهای فراملی جدید چون تروریسم و تخریب محیط زیست سازگار نشوند، بلکه افزایش اختلاف قدرت میان این دو بازیگر، زمینه بحران‌هایی را فراهم آورد که بیشتر، ریشه در موضوع‌های امنیت «سخت» چون کنترل تسلیحات راهبردی و ژئوپلیتیک خطوط لوله انرژی دارد (Mankoff, 2009: 100-101). البته در دوره اوباما پیمان جدید «استارت» در سایه سیاست «بازشروع» در آوریل ۲۰۱۰ به نتیجه رسید و روسیه از آن راضی بود؛ زیرا از یک‌سو، آمریکا یک پیمان دوجانبه با روسیه را به رسمیت شناخته بود که برخلاف رویه دولت بوش بود. از سوی دیگر، اقدامی در جهت به رسمیت شناختن روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ جدی تعبیر می‌شد، بنابراین سبب شد تا ادراک سیاست‌مداران کرملین تاحدی به سوی بهبود روابط با غرب برود. اما نباید فراموش کرد مشکلات قدیمی در مورد «شریک برابر» همچنان به قوت خود باقی بود (Shakibi, 2018: 415).

نمودار ۲: پنج کشور نخست از دیدگاه روس‌ها که با روسیه روابط غیردوستانه دارند.



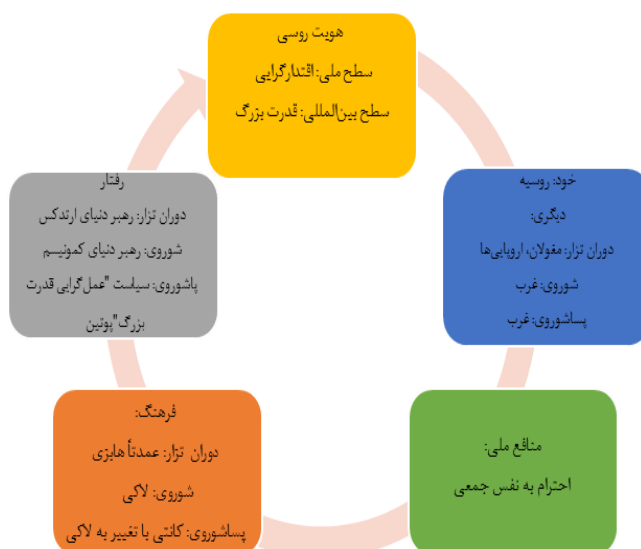
Source: (Levada Center, 2020: 1)

حسن نیت نداشتن دو طرف در مورد رفتارها در رویدادهایی چون مداخله ناتو در لیبی، جنگ داخلی در سوریه، پیوسته‌سازی کریمه به روسیه و گمان دخالت مسکو در انتخابات سال ۲۰۱۶ آمریکا، تداوم چنین ادراکی را با تردید روبه‌رو ساخت. هرچند با روی کار آمدن دونالد ترامپ در کاخ سفید، بهبود روابط انتظار می‌رفت، اما با توجه به تشدید سیاست واشینگتن در مورد تحریم‌ها، موضوع اوکراین، ناتو، دفاع موشکی و کنترل تسلیحات و خروج آمریکا از پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد، چنین نشد. مسکو و واشینگتن بارها در زمینه همکاری علیه «تروریسم بین‌الملل» اعلام آمادگی کردند، اما درک متفاوت دو طرف از موضوع، امکان همکاری در این حوزه را محدود نگاه داشت. همکاری این دو بازیگر در حوزه کنترل تسلیحات نیز از دیگر موضوع‌ها در این زمینه است که از یک سو آمریکا بیان می‌کند، روسیه در زمینه پیمان موشک‌های هسته‌ای میان‌برد تعهدهای خود را نقض می‌کند و از سوی دیگر روسیه، استقرار سیستم‌های دفاع موشکی در لهستان و رومانی توسط آمریکا را چالشی بزرگ برای خود می‌داند (Bofo, 2018: 26).

با وجود روند رقابتی میان دو بازیگر، گروه نخبگان پوتین به ادراک و برداشت صحیحی از وضعیت کنونی و چشم‌انداز آینده روابط روسیه و غرب دست یافتند. آن‌ها بر این باور هستند که ایالات متحد بازیگر اصلی نظامی در اروپا خواهد بود، اتحاد فرآتلانتیک همچنان حیات خود را ادامه می‌دهد و اتحادیه اروپا بازیگری مهم در روابط با غرب محسوب می‌شود. بر این اساس بهتر است فرصت‌هایی چون همکاری در بخش انرژی با تمرکز بر طرح‌هایی چون نورد استریم ۲ (جریان جنوبی دو) و در حوزه سیاسی، تعامل با برلین و پاریس برای یافتن راه‌حل

درگیری‌های اوکراین و کاهش پیامدهای ناشی از تحریم را برای تقویت روابط دوجانبه دنبال کنند (Bo6o, 2018: 31). بر اساس آنچه گفتیم و در یک نگاه کلی می‌توان گفت، مسکو از یک سو در جهت تقویت قدرت خود در برابر غرب تلاش کرد، اما از سوی دیگر به این واقعیت نیز به خوبی آگاه بود که توسعه این کشور بدون همکاری با غرب امکان نخواهد داشت و از سوی غرب نیز به همکاری با روسیه برای تأمین منافع خود نیاز دارد. بنابراین به باور درک وره، بازنگری پوتین از جایگاه روسیه در سیاست جدید جهانی، فرصت انتخاب «توسعه عمل‌گرایانه و چندبرداری، همراه با امکان دفاع قاطع، اما غیرمقابله‌جویانه از منافع ملی را در عرصه خارجی» برای این کشور فراهم آورده است (Noori, 2010B: 210).

شکل ۱: تداوم هویت روسی بر اساس مفروض‌های سازه‌انگاری



Source: (Author)

شکل ۲، رویکرد تفسیری به هویت روسی بر اساس مؤلفه‌های سازه‌انگاری را نشان می‌دهد که بر اساس آن اقتدارطلبی از سوی دولت‌ها از ابتدای دوره تزارها تا امروز در سطح ملی اعمال شده است. اگرچه در برخی دوره‌های تاریخی با برداشت متفاوتی روبه‌رو بوده است، پس از فروپاشی، پوتین اقتدارگرایی را با هدف ایجاد وحدت همراه با اراده خود در امور به نمایش گذاشت که مورد استقبال ملت روس نیز قرار گرفت و محبوبیت او را افزایش داد. ملت بزرگ و متحد روس همواره در مقابل خود با برداشتی از دیگری روبه‌رو بوده است. در دوره تزارها بیشتر مغولان و اروپایی‌ها در اندیشه دیگر قرار می‌گرفتند و در دوره شوروی و پساشوروی هم غرب در این دسته‌بندی جای گرفته است. اگرچه در تبیین بازیگران غربی به

اروپا و آمریکا جدایی قائل هستیم، لازم است در ادراک از جایگاه آن‌ها (رقابت یا دشمنی) در هر یک از دوره‌های پیش‌گفته دقت کافی شود. برای نمونه، در دوره شوروی، آمریکا در ردیف دشمن دسته‌بندی می‌شود و دیگر بازیگران غربی که بیشتر اروپایی هستند رقیبانی محسوب می‌شوند که در گروه متخاصم حضور دارند، اما این ادراک در دوره پسا شوروی دچار تغییر می‌شود. به بیانی، آمریکا و اروپا در این ضرب‌المثل روسی خود را به نمایش می‌گذارند که هیچ دشمنی همیشگی و هیچ دوستی دائمی نیست. بنابراین بازیگران غربی از ادراک متخاصم به رقیب تغییر یافتند. در پی چنین درکی، رفتارها و چگونگی رویارویی با دیگران ایجاد می‌شود که با هدف حفظ منافع ملی است. منفعت ملی در این چارچوب، احترام به نفس جمعی یا افزایش عزتمندی ملت روس تعبیر می‌شود. آنچه گفتیم برای به‌دست‌آوردن هویت است که در قالب هویت روسی با شاخص اقتدارگرایی و قدرت بزرگ تفسیرپذیر است. بنابراین موضوع هویت بر اساس شاخص‌های پیش‌گفته نه تنها متعلق به دوره‌ای خاص از روسیه نیست، بلکه در همه دوره‌های تاریخی این کشور تداوم داشته است. حتی پس از فروپاشی شوروی که به‌نظر برخی روسیه دچار سرگشتگی هویتی شده است، می‌توان دید همچنان هویت خود را حفظ کرده و برای تقویت آن تلاش کرده است. باید توجه داشت که در دوره‌های گوناگون، روسیه از دیدگاه ساختاری و رفتاری دچار تغییر شده است و سپس ادراک آن نسبت به دیگری تغییر یافته است. ولی موضوع هویت بر اساس شاخص اقتدارگرایی و قدرت بزرگ در دوره پسا شوروی همچنان تداوم دارد.

نتیجه

برخلاف لیبرالیسم آرمان‌گرا که هویت ملی را با موقعیت قانونی، مرزهای ملی و تخصیص حقوق شهروندی در ارتباط می‌داند یا واقع‌گرایی که هویت را تنها در تصور دولت‌ها از خویش و دیگری می‌داند که ذات جنگ و قدرت را بر مبنای تصور خویش از دیگری تبیین می‌کنند، سازه‌انگاری در مورد مؤلفه هویت برخلاف دو نظریه پیشین، نگاهی تک‌بعدی ندارد و معتقد است از آنجا که سرشت رابطه درونی بیرونی (خود و دیگری) در شرایط مختلف متفاوت است، پس هویت پدیده‌ای یکپارچه نیست، بنابراین انواع مختلفی از هویت را شناسایی می‌کند که نقطه اشتراک آن‌ها در تضمین منافع است که برخی عناصر سازنده آن‌ها، ثابت و اساسی‌اند و بعضی در حال تغییر.

در این نوشتار تداوم یا تغییر هویت ملی پسا شوروی بر اساس این فرض‌ها را در آرای سازه‌انگاران در مورد هویت بررسی و تبیین کردیم. همان‌طور که بحث شد، هویت ملی روسیه بر اساس شاخص اقتدارگرایی و قدرت بزرگ در سه دوره تزاری، شوروی و پسا شوروی

همچنان با تداوم روبه‌رو بوده است و در دورهٔ پساشوروی انقلاب سبب تغییر ساختار در مرزها و ژئوپلیتیک این کشور شد و تولد جمهوری‌های مستقل را به دنبال داشت. بر اساس بررسی‌های انجام‌شده می‌توان گفت، همچنان اقتدارگرایی در این کشور هم از سوی پوتین در قالب دولت (خود) به کار گرفته می‌شود و هم از سوی مردم در قالب ملت (دیگری) پذیرفته می‌شود. اجرای قانون‌های سخت‌گیرانه، مقتدرانه و در همان حال اعتماد مردم به پوتین که در نظر سنجی‌ها هم اشاره شد، شاهی بر این مدعاست. در حقیقت طرفداران ملی‌گرای روسیه همچنان وحدت‌گرایی را بر مشکلات برتر می‌دانند و بر این باورند که پوتین توانایی گذر از مشکلات را مانند سال‌های نخست دههٔ ۲۰۰۰ خواهد داشت.

مؤلفهٔ قدرت بزرگ هم از عصر تزارها که داعیهٔ دسترسی به آب‌های گرم جنوب و توسعه‌طلبی تا غرب را به شکل رهبر کاتولیک در سر می‌پروراندند تا دورهٔ اتحاد شوروی که تمنای قطب ارشد کمونیست را داشتند، در دورهٔ پساشوروی دور از انتظار نیست. فروپاشی اتحاد شوروی در تعریف روسیه از فرهنگ و رفتار این کشور تغییرهایی ایجاد کرد، ولی سرانجام منافع ملی و هویت روسی همچنان بر مدار محور غرب قرار داشت و بیشتر، غرب از دیدگاه ایالات متحد تعریف و تبیین شد. با این تفاوت که روند دشمنی میان آن‌ها نسبت به دورهٔ اتحاد شوروی به روند رقابتی تنزل یافت و به نوعی ادراک و برداشت پوتین و گروه نخبگان در تعریف از دیگری تلطیف شد. چراکه آن‌ها به این باور رسیدند که به سطحی از همکاری با بازیگران غربی و روابط بین‌الملل نیازمندند. بنابراین ضمن انتخاب توسعهٔ عمل‌گرایانه و چندبرداری، همراه با امکان دفاع قاطع اما غیرمقابله‌جویانه از منافع ملی در عرصهٔ خارجی در سیاست جهانی به بازیگری پرداخت تا سیاست «عمل‌گرایی قدرت بزرگ» در سطح بین‌الملل را نیز به ظهور برساند.

در نگاهی کلی می‌توان گفت، هویت ملی روسیه با فروپاشی در سال ۱۹۹۱ دچار نوعی تداوم و ثبات بوده است و برخلاف برخی که معتقدند سرگشتگی هویتی را حتی تا امروز تجربه می‌کند، دچار تغییر و دگرگونی هویتی نشده است، زیرا این کشور تجربهٔ اکتبر ۱۹۱۷ را بدون تغییر مرزها نیز داشته است که پس از آن در دورهٔ شوروی، اقتدارگرایی و قدرت بزرگ همچنان در دستور کار قرار گرفته است. در اینجا باید به نظر ونت و سازه‌انگاران برگشت که هویت را ویژگی ذهنی می‌دانند که ریشه در فهم کنشگر از خود دارد و می‌توان بر آن افزود که مرزهای جغرافیایی و ژئوپلیتیک تأثیری بر این فهم نخواهند گذاشت.

References

- Afshar Bakeshlou, Fatemeh (2012), "Policy of Putin's State & Position of Russia's Oligarchy", *Central Asia & the Caucasus Journal*, Vol. 18, No. 77, pp. 1-23. [in Persian] Available at: http://ca.ipisjournals.ir/article_10513.html (Accessed on: 12/4/2021)

- Arm, Armina & Barzegar, Keyhan (2021), "The Quest for Identity: The Role of "Self" and "Other" in: Russia's Foreign Policy", **Central Eurasia Studies**, Vol. 14, No. 1, pp. 27-49. [in Persian]. (DOI: 10.22059/JCEP.2021.314484.449963)
- Behravesh, Meysam (2011), "**The Thrust of Wendtian Constructivism**", Available at: <http://www.e-ir.info/2011/03/09/the-thrust-of-wendtian-constructivism/> (Accessed on: 12/9/2021)
- Dehghani Firoozabadi, Seyyed jalal (2010), **Foreign Policy of Islamic Republic of Iran**, Tehran: The Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities(SAMT). [in Persian]
- Javadi Arjmand, Mohammad Jafar (2013), "Relation Between Identity & Interests in Foreign Policy of I. R. Iran with Emphasis on Constructive Approach", **International and Political Research Quarterly**, No. 15, pp. 47-71. [in Persian] Available at: http://pir.iaush.ac.ir/article_552036.html (Accessed on: 12/4/2021)
- Karami, Jahangir (2003), "National Identity & Russia's Politics in the Near Abroad", **Central Asia & the Caucuses Journal**, Vol. 3, No. 44, pp. 35-62. [in Persian] Available at: <http://ensani.ir/file/download/article/20101226200518-4.pdf> (Accessed on: 12/4/2021)
- Kelly, Catriona (2004), **Grandpa Lenin and Uncle Stalin: Soviet Leader Cult for Little Children**, The Leader Cult in Communist Dictatorships: Stalin and the Eastern Bloc, edited by Apor, Balázs & Et Al, London, Palgrave Macmillan, pp.102-122.
- Kelly, Catriona (2005), "Riding the Magic Carpet: Children and Leader Cult in the Stalin Era", **the Slavic and East European Journal**, Vol. 49, No. 2, pp. 199-224. (DOI: 10.1057/9780230518216_6)
- Klotz, Audie & Linch, Sisilia (2017), **Strategies for Research in Constructivist International Relations**, Hussein Salimi, Tehran: Ney Press. [in Persian]
- Koenker, Diane P. & Bachman, Ronald D. (1997), "Revelations from the Russian Archives: Documents in English Translation", Washington, D.C. **Library of Congress**. Available at: <http://www.jstor.org/stable/2501884?origin=JSTOR-pdf> (Accessed on: 10/8/2021)
- Koolae, Elaheh & Rashidi, Ahmad (2010), "Slavophilism: The Outcme of Intellectual Identity Crisis in Russia", **Politics Quarterly**, Vol. 35, No. 4, pp. 207-224. [in Persian] Available at: https://jfq.ut.ac.ir/article_20228.html?lang=fa (Accessed on: 24/11/2021)
- Levada Center (2020), "**Attitudes toward Countries**", Available at: <https://www.levada.ru/en/2020/09/30/attitudes-toward-countries-4/> (Accessed on: 30/9/2020)
- Majidi, Mohammad Reza & Azimi Etemadi, Mohsen (2014), "Theory Approaches Towards Role of Identity in the International Politics", **Politics Journal**, Vol. 1, No. 45, pp. 209-227. [in Persian] (DOI: 10.22059/JPQ.2015.54431)
- Mankoff, Jeffrey (2009), **Russian Foreign Policy: The Return of Great Power**: Second edition, United States of America: The Council of Foreign Relations.
- Moravcsik, Andrew (2010), "**Liberal Theories of international Relations: A Primer**", Unpublished. Available at: <http://www.princeton.edu/~amoravcs/library/primer.doc> (Accessed on: 20/11/2020)
- Morshedlou, Javad (2019), "Expansion of Tsarist Russia & Geopolitics Changing in Caspian Sea from Modern World Order Perspective (1550-1800)", **Central**

- Eurasia Studies**, Vol. 2, No. 12, pp. 497-518 [in Persian] (DOI: 10.22059/JCEP.2019.274138.449825)
- Noga, Magdalena (2011), "Comparing the Tsarist Russian and Soviet Empires", **INQUIRIES Journal**, Vol. 3. No. 12. pp. 1-12, Available at: <http://www.inquiriesjournal.com/articles/600/comparing-the-tsarist-russian-and-soviet-empires> (Accessed on: 12/4/2021)
- Noori, Alireza (2008), "Improving Russia's Position in the World Order & Conflict with US in the Putin Period", **Central Asia & the Caucasus Journal**, Vol. 3, No. 61, pp. 91-123, [in Persian] Available at: http://ca.ipisjournals.ir/article_10597.html (Accessed on: 12/4/2021)
- Noori, Alireza (2010) A, "The Essence of the "Great Power" Thinking in the Russian Foreign Policy", **Central Asia & the Caucasus Journal**, Vol. 16, No. 71, pp. 133-162. [in Persian] Available at: http://ca.ipisjournals.ir/article_10556.html (Accessed on: 12/4/2021)
- Noori, Alireza (2010) B, **Russia's Foreign Policy in the Putin Period: Principles & Process**, Tehran, Imam Hussein Comprehensive University & Great Prophet Press [in Persian]
- Nopens, Patrick, F. P. (2010), "Russia as an Aspiring Power Centre and the Elusiveness of Modernity", **Studia Diplomatica**, Vol. 63, No. 1, pp. 23-4. Available at: <https://www.jstor.org/stable/44838603> (Accessed on: 12/4/2021)
- Prizel, Ilya (2000), "**Nationalism in Post-communist Russia: from Resignation to Anger**", Budapest, Central European University Press, Open Edition Book.
- Russell, Martin (2021), "**Russia's 2021 Elections: Another Step on the Road to Authoritarian Rule**", Brussels, European Parliamentary Research Service. Available at: [https://www.europarl.europa.eu/thinktank/es/document/EPRS_BRI\(2021\)698018](https://www.europarl.europa.eu/thinktank/es/document/EPRS_BRI(2021)698018) (Accessed on: 10/9/2021)
- Rutland, Peter (2000), "Putin's Path to Power", **Post-Soviet Affairs Journal**, Vol. 16, No. 4, pp 313-354 (DOI: 10.1080/1060586X.2000.10641490)
- Salimi, Hussein (2007), "A Constructivist Attitude Toward National Identity in Iran", **National Studies Journal**, Vol. 3, No. 31, pp. 31-54. [in Persian] (DOI: 20.1001.1.1735059.1386.8.31.2.0)
- Sazmand, Bahare & Soranari, Hosein (2019), "Russia's Identity and Interests in the Eurasian Regionalism", **Central Eurasia Studies**, Vol. 12, No. pp. 95-113. [in Persian] (DOI: 10.22059/JCEP.2019.268580.449806).
- Shad, Mohammad (2017), **Iran in the Geometry of Russia's Foreign Policy**, Tehran, Tehran International Studies & Research Institutes. [in Persian]
- Shakibi, Zhand (2018), **Russia and the Politics of Occidentalism**, Tehran, The Institute for Iran-Eurasia Studies. [in Persian]
- Tefft, John (2020), "Understanding the Factors that Will Impact the Succession to Vladimir Putin as Russian President", **RAND Corporation**, pp. 1-28. (Doi: <https://doi.org/10.7249/PE349>)
- Trenin, Dmitri (2019), "Russia's Changing Identity: In Search of a Role in the 21st Century", **Carnegie Moscow Center**, Available at: <https://carnegie.ru/commentary/79521> (Accessed on: 2019/07/18)
- Tuminez, Astrid (2000), "Russian Nationalism and Vladimir Putin's Russia", **PONARS Policy**, Memo 151, Series 1, pp 1-4. Available at: http://www.gwu.edu/~ieresgwu/assets/docs/ponars/pm_0151.pdf (Accessed on: 12/4/2021).
- Uspenskij, Boris & Zhivov, Victor (2012), **Tsar and God: Other Essays in Russian Cultural Semiotics**, Boston, Academic Studies Press.

- Went, Alexandr (2005), **Social Theory of International Politics**, Homeira Moshirzadeh, Tehran: Ministry Foreign Affairs Press. [in Persian]
- Western Civilization (2021), "**The Formation of Russia**", ER Services. Available at: <https://courses.lumenlearning.com/suny-hccc-worldhistory/> (Accessed on: 18/07/2020)
- Wood, Andrew (2018), "**Putin & Russia in 2018-24 What Next?**" Russia & Eurasia Programme. Available at: <https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/publications/research/2018-03-15-putin-russia-wood-final.pdf> (Accessed on: 18/01/2021)

Russian

- Бобо, Ло (2018), "внешняя политика России при Владимире Путине: авантюризм или реализм?", **ифри**, Russie.Nei.Visions, № 108, Ст 1-44.
Ссылка: https://www.ifri.org/sites/default/files/atoms/files/bobo_lo_russia_foreign_policy_ru_2018.pdf (Доступ на: 12/4/2021)
- Богородская, О.Е. (2012), **история России с древнейших времен до 1917 года**, Иваново, ИГЭУ (ивановский государственный энергетический университет).
- Брагин, Алексей (2015), **азбука коммуниста учебное пособие для пропагандистов и агитаторов**, Россия, вестник.
- Левада-Центр (2019), "динамика отношения к Сталину", updated: 6/5/2021
Ссылка: <https://www.levada.ru/2019/04/16/dinamika-otnosheniya-k-stalinu/>
- Лихачева, Анастасия и ДР. (2014), "национальная идентичность и будущее России", Москва, доклад международного дискуссионного клуба «валдай».
Ссылка: http://vid1.rian.ru/ig/valdai/doklad_identichnost_RUS_ISBN.pdf (Доступ на: 12/4/2021)
- Симон, Герхард (1997), "Россия как великая держава. проблемы становления самосознания: прошлое и настоящее", **высшая школа экономики**, С. 189-193. Ссылка: <http://ecsocman.hse.ru/data/367/694/1219/026.SIMON.pdf> (Доступ на: 12/4/2021)